

## ❖ چهره‌ی بزرگمهر (برزویه) از ورای تاریخ ❖

دکتر زهرا درّی<sup>۱</sup>

### ◆ چکیده

از دیرباز نام برزویه‌ی طبیب و بزرگمهر حکیم، در بسیاری از روایات در کنار هم و یا در جای هم نشسته است، اما در باب جایگاه تاریخی این دو، به سبب از بین رفتن تعداد زیادی از متون پهلوی، تعبیر خط، انتقال شفاهی تاریخ با خاستگاه‌های چندگانه و در نتیجه آمیختگی روایات، شواهد روشنی ارائه نشده است. به همین سبب اطلاعات مورخان قرون اولیه‌ی اسلامی در بسیاری از موارد، جسته و گریخته و گاه متناقض و یا آمیخته به افسانه و اسطوره است. در نتیجه در ذکر شرح حال افراد، وزرا و حتی پادشاهان اختلاف اقوال بسیار است.

این بحث از جمله مباحثی است که مستشرقینی نظیر نولدکه و کریستنسن نیز بدان پرداخته‌اند. بحث در باب موجودیت بزرگمهر حکیم، او که از یک سو نامش در باب تمهید بزرگمهر بختگان با کلیل و دمنه پیوند خورده و از سوی دیگر حکیم، وزیری است که سخنان حکیمانه‌اش چون مهری رخشان در جای جای ادب پارسی می‌درخشد.

نولدکه بزرگمهر را شخصیتی موهوم و افسانه‌ای خوانده و به دنبال او کریستنسن در «داستان بزرگمهر حکیم» به دلایل چهارگانه‌اش بدین نکته میرسد که «گمان می‌کنم که بزرگمهر، حکیم مرموز، همان برزویه است» و نه بیشتر! برزومهر یا برزویهای تاریخی که عاری از وزارت، سیاست و سخنان حکیمانه است و تنها رهاوردش، کلیل و دمنه است.

در این مقال نگارنده با اتکا به شواهد تاریخی و ادبی ضمن اثبات یکی بودن بزرگمهر و برزویه، تلویحاً به رد دلایل کریستنسن در باب تاریخی نبودن شخصیت بزرگمهر (= برزویه) پرداخته است. نگارنده به برزویه‌ی (= بزرگمهر) می‌پردازد که حکیم است و وزیر و آورنده کلیل و دمنه و شطرنج به ایران.

### کلید واژه:

بزرگمهر، برزومهر، زرمهر، برزویه، سرحو، سوترا، سوفرا، بختگان، اطبای پارس.

## ◆ بزرگمهر (= برزویه) از ورای تاریخ

شاید از کمتر ایرانی است که پرسیده شود بزرگمهر کیست و کسی وی را ننشاند و وی را با القاب حکیم و وزیر خسرو انوشیروان معرفی ننماید، و کمتر ایرانی است که بر وجود چنین دانایی در میان اقوام و ملل و به عنوان نمونه ای از هویت فرهنگی - ملی ایران قبل از اسلام گردن نفرزد. با این همه آنگاه که میخواهیم رد پای این حکیم فرزانه را از لابلای سطور تاریخی پی گیریم و شرح زندگانی وی را منسجم ارائه نماییم با مشکلات بسیار مواجه می‌گردیم زیرا با کم‌رنگ شدن سنتهای زرتشتی و گاه شماری های هزاره ای آن در دوره ی اسلامی یک مولف در مواجهه با روایات گوناگون گزارش های مختلفی ارائه می‌دهد. بی گمان بخشی از این آشفتگی ها به سبب اختلاف روایات در دوره پیش از اسلام است. و علت دیگر انتقال شفاهی تاریخ با خاستگاه های چندگانه در دوره ی ساسانی که در دوره ی اسلامی نیز ادامه پیدا می‌کند، خود سبب پیدایی انواع گوناگون روایات گردیده است. (۱)

تعداد زیادی از متون پهلوی از بین رفته اند و در قرن دوم و سوم هجری به وسیله ی زرتشتیان نگارش مجدد یافته و اگر نیز اصل متون باقی مانده است در دوره ی اسلامی جرح و تعدیل شده است.

بیشترین اطلاعات تاریخی ما از ایران قبل از اسلام به وسیله ی خدای نامه که تاریخ مدون اما غیر رسمی دربار ساسانیان بوده است، به دست می آید که با توجه به اطلاعاتی که الفهرست و تاریخ حمزه اصفهانی در اختیار ما می گذارند، در می یابیم که نه خداینامه تنها کتاب ترجمه شده به وسیله ابن مقفع بوده است و نه خداینامه مولف منحصر به فردی داشته و نه مترجم منحصر به فردی به نام ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده است. (۲)

مرحوم قزوینی می گوید: «غیر از ابن مقفع بعد از او چندین نفر دیگر سیرالملوک های عدیده در تاریخ پادشاهان ایران به عربی ترتیب داده اند که یا مستقیماً ترجمه ای از پهلوی بوده است یا تهذیب و تحریر و حک و اصلاح ترجمه ی ابن مقفع و غیر او، از قبیل محمد بن جهم

البرمکی، محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی و هشام بن قاسم الاصفهانی و...» که اسامی آنها در آثاری چون تاریخ حمزه ی اصفهانی و الفهرست ابن ندیم و آثار الباقیه آمده است. هیچ کدام از این دسته آثار، باقی نمانده است و مندرجات آنها عموماً در کتب متأخر دیگر که بی واسطه و یا با واسطه از آنها اخذ کرده اند مانند تاریخ طبری و مولفات ابن قتیبه و مسعودی و حمزه اصفهانی و دیگران باقی مانده است. علاوه بر این تغییر خط و نظام ساختاری جامعه نیز مشکلی به ثبت حقایق تاریخی می افزود به همین سبب اطلاعات مورخان درباره ی وزرا، دانشمندان و حتی پادشاهان پراکنده و متناقض است.

درباره ی بزرگمهر استاد کریستن سن می گوید: «آنچه محقق است این است که در هیچ یک از منابع عصر او یا مأخذی که مربوط به منابع آن عصر شود، ذکری از او نیست. اهالی بوزنطیا (روم شرقی، بیزانس) و ارمنستان هیچ یک وزرگ مهر نامی را نمی شناسند و اهالی شامات نیز او را نشناخته اند. قصص شامی مربوط به برزجمهر که از ابن العبری است از منابع عرب اخذ شده است... بزرجمهر حکیم شخص معما مانند و مرموزی است. به نظر شرقیان وجود تاریخی بزرجمهر و انوشیروان هر دو یکسان است ولی علمای اخیر غرب را عقیده بر این است او جز شخص موهوم و کاملاً افسانه ای بیش نیست.» (۴)

استاد کریستن سن بعد از ذکر دلایلی که همه ی آنها پذیرفتنی نیست و در جای مناسب از آن سخن خواهیم گفت ابراز می دارد که گمان کنم بزرجمهر، این حکیم مرموز همان برزویه است و نام «بزرجمهر» مهر بزرگ تحریف «برزمهر» است و این تغییر شکل برزمهر نباید در خط پهلوی آمده باشد زیرا در پهلوی اولین اجزاء این اسم «برزو» و «وزرک» شباهتی ابدی به یکدیگر ندارند ولی در طرز نوشتن حرف عربی این تغییر شکل محتمل است. استاد ملک الشعراى بهار نیز بر این اعتقاد است که: «این نام گویا مصحّف «برزمهر» یا «دادبرزمهر» بوده است که او را «زرمهر» هم نوشته اند... و گویند از وزرای خسرو کواتان بود که به دست هرمز

با توجه به مقدمات ذکر شده منطقی می نماید که تاریخ را بگشاییم و شرح احوال افرادی را که تحت نام های «زرمهر، برزومهر، برزویه، بزرگمهر» آمده اند بررسی نماییم تا حدوداً تصویری از آمیختگی حوادث شرح حال بزرگمهر (برزومهر...) در ادب تاریخی روشن شود.

در اخبار الطوال که شاید نخستین کتابی است که مفاخر ایران را به زبان عربی در دوران حکومت المعتصم بالله خلیفه عباسی (متوفی ۲۲۷ ه. ق) جمع آوری نموده است، در شرح پادشاهی قباد از زرمهر پسر شوخر سخن به میان می آورد که چون قباد پادشاه نوجوانی بود و بیشتر از پانزده سال نداشت به سبب هوش و ذکاوتش کارها را به شوخر سپرد، مردم چندان به قباد اهمیتی نمیدادند. چند سالی صبر کرد و سرانجام شاپور رازی را که از فرزندان مهران بزرگ و عامل او بر بابل و خطرانیه بود مأمور قتل شوخر کرد.

بعد از درگذشت ده سال از پادشاهیش، قباد به آیین مزدک گرایید. ایرانیان خشمگین شدند و به قتل او همت گماشتند، قباد پوزش طلبید از پادشاهیش خلع کردند و زندانش کردند. وقتی او بعد از فرار کردن و رهایی از زندان با پنج تن از معتمدان خود که یکی از آنان زرمهر پسر شوخر بود به پادشاهی می رسد و واسطه ی ازدواج قباد با دختر دهقانی می گردد ولی بعد از این ماجرا زیر از سرنوشت زرمهر خبری را ذکر نمی کند. (۶) این واقعه در تاریخ طبری (۷)، بلعمی، شاهنامه ثعالبی، شاهنامه فردوسی، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی نیز آمده است. با این تفاوت که به جای «شوخر»، «سوفرای، سوفزای، سوترا، سرحو» ضبط شده است. مسعودی در مروج الذهب عبارتی را نقل می کند که با تمامی تواریخ ماقبل و مابعد تفاوت دارد. گرچه ذهن محققین در پی شناسایی بزرگمهر در تاریخ برزومهر، دادبرزمهر، زرمهر و برزویه را مورد کاوش قرار می دهد. اما چنین به نظر می رسد که مسعودی در پی برقراری ارتباط، آگاهانه و یا به احتمال بیشتر نا آگاهانه نقبی زده است و بزرگمهر و برزومهر را به هم پیوند داده است.

او از «بزرگمهر پسر سرحو» یاد کرده است که با انوشیروان همدستی کرد تا قباد به شاهی بازگشت و در جای دیگر در توصیف پادشاهی انوشیروان می گوید: «یک روز انوشیروان با

حکیمان نشست که از آرای آنها بهره گیرد... چون نوبت سخن به بزرگمهر پسر بختگان رسید...» و در جای دیگر بزرگمهر را از وزرای خسرو پرویز معرفی می کند و قتل وی را منتسب بدین پادشاه می داند. (۸)

گفتار ابو منصور ثعالبی (۹) درباره ی چگونگی ازدواج قباد با دختر دهقان مشابه قول اخبار الطوال است. با این تفاوت و اطلاعات که: زرمهر در شاهنامه ثعالبی بزرمهر می شود. قتل سوفرا در دوره اول سلطنت قباد انجام یافته است. جاماسب قباد را تسلیم بزرمهر می کند ولی وی به سبب خردمندی و شومی این عمل، دست به قتل قباد نمی زند.

بزرمهر پسر سوفرا معرفی می شود. بزرمهر پسر سوفرا به منصب وزارت ارتقا می یابد. ثعالبی مانند فردوسی رهایی قباد را از زندان نتیجه ی همراهی و همکاری بزرمهر می داند، بر خلاف تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، اخبار الطوال و مروج الذهب که خواهر وی را عامل رهایی از زندان می دانند.

بزرمهر اعلامیه ای صادر می کند که مالیات اراضی ملغی شود. بزرمهر مشاور دربار انوشیروان بوده است. در این حد که در مورد جانشین آینده با وی سخن گفته است (مقایسه شود با گفتار کریستن سن که می گوید: هیچ سندی که بتواند باعث اشتها را او به عنوان یک نفر سیاستمدار فعال واقع گردد ضبط نشده است. (۱۰)

بزرمهر به وسیله ی هرمز به هلاکت رسیده است.

مؤلف مجمل التواریخ قول ثعالبی و فردوسی را در قتل سوفرا و در ساختن زرمهر با قباد تکرار می کند با این تفاوت که نام پدر زرمهر را «سرفرا» ذکر می کند. (۱۱) این اثر به خروج زرمهر علیه مزدکیان می پردازد او در این باره می گوید: «در همین احوال زرمهر پسر سوخرا

خروج کرد و جمع کثیری از مزدکیان را بکشت و قباد را دوباره به سلطنت برداشت و برادرش جاماسب را از سلطنت دور کرد، اما چندی بعد قباد زرمهر را نیز کشت» (۱۲) که کشته شدن زرمهر برگرفته از همان منبعی است که طبری نیز آن را نقل و سپس رد کرده است.

نتیجه آن که ما می توانیم ردپای فرد یا افرادی را که زرمهر یا برزمهر نام داشته اند از عهد قباد تا عهد خسرو پرویز و حتی بعد از اسلام، (۱۳) پی گیریم. برزمهر یا زرمهر = پسر شوخر (سوخر، سوفرا، سوفزای، سوترا، سرحو) که در کتب مختلف تصحیفات گوناگونی از یک نام است. کسی که همراه قباد به نزد پادشاه هیاطله رفت و وی را در بر تخت نشستن دوباره یاری کرده است و سمت وزارت داشته است. وی همدست انوشیروان در سرکوبی مزدک بوده است و از اعیان و وزرای دولت انوشیروان.

در میان کتب تاریخ، اخبار الطوال قدیم ترین کتابی است که نام بزرگمهر را ذکر می کند، در تاریخ طبری، سنی الملوک الارض و الانبیا حمزه ی اصفهانی، تجارب الامم مسکویه ی رازی از بزرگمهر و برزویه ذکری به میان نیامده است. در حالی که عیون الاخبار ابن قتیبه (حدوداً معاصر اخبار الطوال و دینوری) و نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب و جاویدان خرد مسکویه حاوی قسمت عمدهای از سخنان و احوال این حکیم فرزانه است. ابن ندیم در حالی که به مناسبت های مختلف از بزرگمهر یاد می کند تنها نامی از برزویه (بردویه) می برد و کوچک ترین شرح حال یا شرح تألیفی از وی بیان نمی کند (۱۵) و این خود سوالی بزرگ را در ذهن به جای می گذارد. شاید به همان سبب که بزرگمهر را گرد آورنده ی کلپه و دمنه می دانسته است.

ابن ندیم در ضمن کتاب هایی که به این حکیم منسوب است از شرح و تفسیری که وی بر کتاب الزبرج فالیس الرومی نوشته یاد کرده است که قفطی هم در تاریخ الحکما از آن نام برده است. (۱۶)

سخنان مسعودی دلالت بر این معنا دارد که تکیه ی وی در تاریخ نویسی بر روایات شفاهی

و کتبی هر دو بوده و یا از منابع مختلف روایات را گرد آوری کرده است و در ذکر آنها تعمدی داشته است و گرنه حتماً مورخی چون وی متوجه تناقض گویی خویش بوده و به حکم آن که مورخین در بسیاری از موارد خود را ملزم می دانسته اند که اساطیر و افسانه ها را که جزء تاریخ ملل محسوب می شوند بی کم و کاست ذکر نمایند. پس آوردن روایات مختلف و حتی در مواردی بی ارتباط، امری عادی محسوب می شده است و اگر دلایل آشفتگی های روایی را چنان که گذشت، مورد نظر داشته باشیم تفاوت ها طبیعی تر جلوه می کند و همین می تواند سر نخ های روشنی به دست محقق دهد. مثلاً آیا همان تصحیف برزمهر به بزرگمهر باعث نشده است که برزمهر پسر سرحو و برزمهر پسر بختکان و برزمهر دستور خسرو پرویز که ذکر وی در شاهنامه موجود است همه مبدل به «بزرگمهر» شده باشند؟ و چون صاحب مروج الذهب می خواهد از نظر تاریخی بین دو بزرگمهر تمایز قایل شود، آنگاه که از وزیر خسرو پرویز سخن آغاز می نماید چنان سخن می گوید که گویی خواننده هیچ شناخت پیشینی از وی ندارد. موضوع تصحیف برزمهر به بزرگمهر، را گفته ی عبدالحی حبیبی در «تعلیقات گردیزی» و «تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان» موکد می سازد. وی در ذیل نام بزرگمهر می نویسد: «این نام با اشکال بوزرجمهر، بزرگمهر، بزرجمهر در دوره ی اسلامی ضبط گردیده. اما شکل قدیم آن در کتیبه ی سرخ کوتل بغلان به زبان تخاری و رسم الخط یونانی در حدود ۱۶۰ م برزمهر است.» (۱۷)

جامع ترین و منسجم ترین اطلاعات را درباره ی بزرگمهر، شاهنامه فردوسی و ثعالبی، آن هم آمیخته به افسانه و اسطوره ارائه می دهند. (با این تفاوت که ثعالبی مختصرتر به موضوع پرداخته است و از ذکر علت خشم شاه بر بزرگمهر، مجالس هفتگانه نوشیروان، پند نامه بزرگمهر، پرس و جوی بزرگمهر از هرمز و ذکر سر انجام زندگی وی صرف نظر کرده است و فردوسی مباحث فوق را تفصیلاً شرح داده که عجالتاً در راستای اهداف این مقال قرار ندارد.)

از بررسی تاریخی انجام شده چنین استنباط می شود که در گروهی از تواریخ نظیر تاریخ

طبری، تاریخ یعقوبی، سنی ملوک الارض و الانبیاء، تجارب الامم و کامل التواریخ، ذکری از برزویه یا بزرگمهر نشده است و این بدان معنی نیست که در خداینامه ها ذکری از بزرگمهر یا برزویه نشده است زیرا می دانیم که منبع با واسطه یا بی واسطه ی فردوسی و ثعالبی همان خداینامه ها بوده است. بنابر این علت نبودن نام این افراد در تواریخ مذکور بیشتر به شیوه ی تاریخ نگاری آن مولفین ارتباط دارد که گاه به ایجاز گراییده اند و زمانی هم مربوط به منابعی می شود که در اختیار داشته اند که با منابع جا حظا، ابن قتیبه دینوری، ابو حنیفه دینوری، فردوسی و ثعالبی و حتی مسکویه در جاویدان خرد، تفاوت داشته است.

در سنی ملوک الارض و الانبیاء نه تنها ذکری از «بزرگمهر» بلکه از زرمهر یا برزمهر و سوخرا نیامده است در حالیکه در اغلب تواریخ به زندگی آن ها پرداخته شده است. یعقوبی علی رغم آن که در بخش تاریخ هندوان به کلیله و دمنه و ابواب آن و ترجمه ی ابن مقفع اشاره می کند و از آورده شدن آن کتاب به ایران سخن نمی گوید و از برزمهر یا برزویه نامی نمی برد و مسکویه در تجارب الامم به همین ترتیب. در حالی که در وجود تاریخی این اشخاص تردیدی وجود ندارد و بر خلاف تصور کریستن سن ابن قتیبه به دفعات در عیون الاخبار به بزرگمهر، سخنان وی و حتی به زندانی شدن وی اشاره کرده است.

مولفین کتب تاریخی نیز که از بزرگمهر و موقعیت وی سخن گفته اند به دو دسته ی عمده تقسیم می شوند: گروهی از تواریخ که به وقایع نگاری صرف تاریخی پرداخته اند چون اخبار الطوال و مروج الذهب که همانندی زیادی با شیوه طبری در تاریخ نگاری دارند و گروهی چون فردوسی و ثعالبی که در بیان مضمون تاریخی از روش ادبی که سنت ساسانیان بود سود جسته اند. به همین دلیل چهره بزرگمهر در روایات مختلف شاهنامه چهره ای ماورای تاریخی می شود و در کنار نام وی مسایل خارق العاده ای چون خواب (رویا) ماریسه، گشودن رمزهای درج و شطرنج مطرح می شود و با آن که سرگذشتش در دوره ی تاریخی شاهنامه مطرح می شود، ولی شیوه ی بیان فردوسی، او را به مرز اسطوره نزدیک می سازد. اما به سراغ برزویه



می‌رویم، تواریخ اطلاعاتی بیش از آنچه در ابواب مقدم کلیله و دمنه ی این مقفوع و به تبع آن در کلیله و دمنه ی نصرالله منشی به ثبت رسیده در مورد برزویه در اختیار نمی‌گذارند.

اغلب روایات بیان گر این امرند که برزویه کتاب مستقل و خاصی را به نام کلیله و دمنه از هندوستان به ایران نیاورده است؛ بلکه برزویه از هندوستان علاوه بر کلیله و دمنه، کتاب های مختلف دیگری از این دست با خود به همراه آورد.

«فلما کان یوم الثامن دعا به و امر أن یحضر العلماء و الاشراف، فلما اجتمعوا و عنده برزویه امر باحضارالکتب الّتی قدم بها من الّهند.» ۱۸ شرایط ظاهری کلیله و دمنه نیز دلالت بر همین امر دارد، زیرا دو باب اول با باب های دیگر و نیز باب های دیگر با هم هیچ گونه ارتباط لازمی ندارد. جز این که مولف آنها را فراهم آورده و تمام را از زبان دانشمندی بید پای نام برای پادشاهی به نام دابشلیم نقل کرده است.

شاهنامه فردوسی و ثعالبی بر خلاف کلیله و دمنه تصریح کرده اند که برزویه در هندوستان حق ضبط نسخ را نداشت؛ بلکه می‌خواند و آنچه در خاطر داشت می‌نگاشت و ترجمه کلیله و دمنه را به بزرگمهر منتسب کرده اند. (۱۹) درحالی که در مقدمه شاهنامه ی ابو منصور ی که قدیم ترین نثر موجود در زبان فارسی دری است در ذکر کلیله و دمنه آمده است: «... گفتش که از کسری انوشیروان چیزی مانده است که از هیچ پادشاه نمانده است. مأمون گفت: چه ماند؟ گفت: نامه ای از هندوستان بیاورد، آنکه برزوی طیب از هندوی به پهلوی گردانیده بود تا نام او زنده شد.» (۲۰) و در نسخه بدل آمده است: «برزوی طیب که وزیر او بود، نامه ای از هندوستان بیاورد.»

تا چه حد پذیر فتنی است برزویه ای که بر زبان هندی و پارسی مسلط بوده است کتاب های مختلف را با مشقت به دست می‌آورد از بر می‌کند یا نسخه برداری می‌نماید، آنگاه که به دربار می‌رسد یکباره از ترجمه و تنظیم دست بکشد و این کار را به شخص دیگری واگذار نماید؟! آیا برزویه در ترجمه یا ترجمه مجدد و حتی تنظیم ابواب کتاب شایستگی بیشتری نداشته

است؟ آیا این اشتباه ناشی از همین امر نیست که برزویه و بزرگمهر یک شخص با دو نمود تاریخی باشند؟ به همین سبب گروهی بزرگمهر و گروهی برزویه را مترجم معرفی کرده اند و به همین ترتیب در باب آوردن شطرنج (۲۱) نیز این اختلافات به وجود آمده است!

اگر سر آغاز کليلة و دمنه فارسی و عربی را مقایسه کنیم متوجه می شویم که آنچه در کليلة و دمنه نصرالله منشی «مفتح کتاب بر ترتیب ابن مقفع» یا «مقدمه ابن مقفع» نامیده شده است. در کليلة و دمنه عربی «باب بعثت الملك انوشیروان کسری لبرزویه المتطبب الی بلاد الهند فی طلب کليلة و دمنه» نامیده شده است. و با ب سوم از کليلة و دمنه عربی که «و هو باب عرض الكتاب لابن المقفع» نامیده شده است در کليلة و دمنه فارسی «ابتدای کليلة و دمنه و هومن کلام بزرجمهر البختگان» یا «تمهید بزرجمهر» نامیده شده است. بدین ترتیب ملاحظه می شود که این ابواب از حیث انتساب به گویندگان آن تفاوت کلی دارد. اگر بخواهیم این ابواب را از حیث موضوعی نیز بررسی کنیم در صحت انتساب آن دو به «بزرگمهر» به عنوان شخصیت جداگانه از برزویه دچار تردید خواهیم شد. مثلاً آیا می توان گویندگان این جملات را خود بزرگمهر دانست: «فارسل الملك الی بزرجمهر من ساعته فقال له: قد علمت مناصحت برزویه... فجمع انوشروان العظما والاشراف و العلماء فدخلوا علیه و دعا ببزرجمهر و الكتاب بمحضر من برزویه...» (۲۲)

اگر کليلة و دمنه ی فارسی را نیز بررسی نماییم و «تمهید بزرگمهر بختگان» را با «باب برزویه...» در کنار هم نهیم متوجه خواهیم شد که این دو بخش در واقع یک بخش بیشتر نیست. دو بخشی که مکمل یکدیگرند و گوینده ی آن فردی واحد و آن فرد واحد هم برزویه طیب می تواند باشد، زیرا در این تمهید بزرگمهر هیچ تمهیدی نکرده است. هیچ سخنی از خود یا حتی برزویه نگفته است، خلاصه این که دلیل قاطعی وجود ندارد که بخواهیم یکی از این دو قسمت را، حتی «باب برزویه» را از آثار بزرگمهر به عنوان شخص دوم بدانیم، به خصوص این

که در «باب برزویه» افعال به صیغه متکلم است:

«چنین گوید برزویه مقدم اطبای پارس که پدر من از لشکریان بود و مادر من از خانه علمای

دین زرتشت...»

از سوی دیگر با توجه به جایگاه والای دبیران در دربارها که با وزرا هم پهلوبند، (۲۳) نکته

دیگری قابل تعمق است. تاریخ بیانگر آن است که تعداد زیادی از درباریان نوشیروان در زمان

هرمزد به قتل رسیده اند که فردوسی نیز بدین امر صریحاً اشاره دارد. از جمله دبیرانی که به

قتل رسیده اند، او نام «برزمهر» را ذکر می کند.

سه مرد از دبیران نوشیروان دوزین هر سه پیرو یکی بد جوان

چو ایزد گشسب و دگر برزمهر دبیر خردمند و با فرو چهر

سه دیگر که ماه آذرش بود نامخردمند و روشندل و شادکام

بر تخت نوشیروان این سه پیرچو دستور بودند هم چون وزیر

از سوی دیگر در کلیله و دمنه آمده است آنگاه که نامه برزویه از هندوستان به دربار

ایران می رسد مبنی بر اطلاع دادن این خبر که به مقصود رسیده است، نوشیروان بعد از ابراز

شادمانی: «امر بالکتاب الی برزویه یساله ان لا یعرج عن القدوم و ان یبسط امله... و انه مفضله و

متخذه وزیراً...» (۲۴) و این نکته در ترجمه ی فارسی نصرالله منشی نیامده است (۲۵) و آن گاه

که کتب به ایران آورده می شود نوشیروان به او می گوید: «ولو سألت الشرکه فی الملک لم

ترد طلبک فکیف سوی ذلک فقل فان جمیع ما تسأل مبذول لک و حباً و کرامتاً» (۲۶) با توجه

به این که به برزویه وعده وزارت داده شده است و در هنگام درخواست پادشاه نیز به وی گفته

می شود که اگر مشارکت در ملک را نیز از من بخواهی رد نخواهد شد و با ذکر موقعیت دبیران

به طور عموم و اثبات شایستگی برزویه در این خصوص ملاحظه می شود که هیچ مانعی وجود

ندارد که برزویه یا برزومهر را وزیر نوشیروان بدانیم خصوصاً آن که ابن مسکویه سوخرا را دایی

قباد می داند و ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (ص ۱۴) در ذکر نسب سوخرا می گوید: «سوخرا

این قاری از فرزندان کاوه» این اقوال بدین ترتیب ناقض قول کریستن سن در این باره است

که می گوید: هیچ دلیلی نیست که ثابت کند برزویه طیب هرچند از خانواده خوبی هم باشد، به طبقه مزبور تعلق داشته باشد خاصه که در زمان خسرو دوم عروج به این طبقه کاری بسیار مشکل بوده است.

در آغاز باب برزویه طیب آمده است: «چنین گوید برزویه، مقدم اطبای پارس، که پدر من از لشکریان بود... با آنکه مکرر بزرگمهر را فرزند بختگان دانسته اند نامی برای پدر برزویه نیافته ام. دوباره به سراغ برزمهر پور سوفرا (سوفزای، سوخرا، شوخر، سرحو، سوتر) می رویم. در تاریخ ابن اثیر آمده است که «سوخرا از رجال فارس بود» مسکویه رازی بعد از ذکر شکست پیروز از هپتالیان در ذکر اعمال سوخرا که دایی قباد نیز بوده است و شرح دلاوری های وی و این که این کار سوخرا در پارسیان و دو پسر پیروز قباد و بلاش اثری نیکو کرد به چگونگی بلند پایه شدن سوخرا در نظر خلق و پادشاه اشاره کرده است (۲۷) که سر انجام این قدرت مایه ی بدگمانی و حسادت قباد را فراهم می آورد و فرمان به قتل سوخرا می دهد که بسیاری از آثار از جمله شاهنامه ی فردوسی، شاهنامه ی ثعالبی و اخبار الطوال، تجارب الامم بدین نکته اشاره دارند. واکنش ایرانیان را از زبان فردوسی در برابر این قتل بخوانیم که:

چو آگاه گشتند ایرانیان که آن پیلتن را سر آمد زمان

خروشی بر آمد ز ایران به درد زن و مرد و کودک همه نوحه کرد

به نفرین زبان های ایرانیان بیالود و برخاست راز از میان

همی گفت هرکس که تخت قباد اگر سوفزا شد به ایران مباد (۲۸)

و بدین ترتیب مرگ سوفزا و قیام ایرانیان و علی الخصوص پارسیان علیه قباد باعث شد که جاماسب بر تخت نشیند و قباد در بند به زرمهر پور سوفرا سپرده شود که او نیز به خاطر قداست خون پادشاه و شومی قتل با قباد همراه می شود که ادامه ماجرا را در تواریخ می توان پی گرفت. (۲۹)

با توجه به مطالب فوق معلوم می شود که سوفرا پدر برزمهر اهل پارس و از لشکریان بود

و به دلیل شکست دادن هپتالیان و شکست خوشنواز و به دست آوردن خزاین پیروز و رهایی بزرگان فارس و اداره امور کشور با توانایی و کارکشتگی کافی محبوب پارسیان شده بود. مسلماً قتل چنین فردی آن هم از سوی کسی که «بد آیین» نامیده می شد واکنش منفی شدیدی - چنان که گذشت - به دنبال داشت. نیز می دانیم که تواریخ، بزرگمهر را پسر بختگان دانسته اند و مسعودی هم به بزرگمهر پسر سرحو اشاره دارد و هم بزرگمهر پسر بختگان.

به واژه ی «بختگان» می پردازیم مصطفی مقربی می گوید: «بوختن (با و کشیده یا واو مجهول قدما) = نجات دادن، رها ساختن که به صورت «بختن» نیز به کار رفته است و در ترکیب های جان بوز، یزدان بخت، مهر بخت، هفتان بخت، بختیشوع دیده می شود.» (۳۰) در فرهنگ فارسی معین آمده است: «بخت boxt [= بوخت، boxt] نجات یافته ی... بختیشوع؛ نجات یافته عیسی «با این توضیحات بدین نکته میرسیم که اگر «ان» نسبت را از واژه «بختگان» حذف کنیم «بختک» باقی میماند که به معنای «نجات یافته» است.

اعتقاد نگارنده بر این است که «بختک» در این مورد صفت جانشین اسمی است که ایرانیان به سبب علاقه ای که به سوفرا داشتند بعد از قتل وی بدو داده اند. «بختگان» لقب سوفرا است و بزرگمهر بختگان یعنی بزرگمهر فرزند کسی که جزء جاویدانان و نجات یافتگان است.

علاوه بر شواهد مذکور، ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند عبارتی را بیان می کند که هر چه بیشتر ظن را به یقین نزدیک می سازد و آن این است که: «علم الطب مع علم النجوم فی قرن لولا اشتباک ذاک بالملء، و لم کتاب یعرف بصاحبه و هو «چرک» یقدمونه علی کتبهم فی الطب و یعتقدون فیه انه کان «رشا» فی «دوایر» الادنی و کان اسمه «اکن بیش» ثم سمی «چرک» ای العاقل لما حصل الطب من الاوائل اولاد «سوتر»» (۳۱).

در تاریخ علم پزشکی و ستاره شناسی در دوره ای که این علوم هنوز با ملتی آمیخته نشده بود و هیچ کتابی با نام صاحبش شناخته نشده بود چرک در کتاب هندیان به عنوان طبیب مقدم محسوب میشد. و بر این اعتقاد بودند که وی جوانی نوپا در دواوین بوده است و نامش اکن

بیش، سپس چرک نامیده شد. آن دانایی که علم طب را از کودکی از فرزندان «سوتر» کسب می کرده است.

در نهایت باز به سراغ باب برزویه طبیب می رویم که «چنین گوید برزویه، مقدم اطباء پارس که پدر من از لشکریان بود و مادر من از خانه علمای دین زرتشت بود...»، نکته‌ی دیگر از نکات باقی مانده آن است که فردوسی بزرگمهر را اهل مرو دانسته است و حمدالله مستوفی در نزهت القلوب بزرگمهر و برزویه هر دو را اهل مرو می داند. (۳۲) نیز استاد مجتبی مینوی برزویه را طبیب مروزی محسوب داشته است. از یک سو مشابهت در انتساب هر دوی این ها به شهر مرو، بیشتر به مقصود دلالت دارد و از سوی دیگر با آنچه در باب پارسی بودن آنها ذکر شد متناقض می نماید؛ که این ابهام نیز با در نظر گرفتن دو دوره‌ی وابستگی برزمهر به دربار ساسانیان منتفی می گردد؛ یعنی پذیرفتن قول ناسخ التواریخ که بعد از قتل مهبود «چون برای انوشیروان وزیری نماند بزرگمهر به وزارت برگزیده شد» و این مطلب حدوداً با آنچه صاحب تاریخ طبرستان نقل کرده است منطبق است: «انوشیروان پیوسته در حسرت آن بود که پدر حق سوخرا را شناخت و بر او مبارک نبود و به اطراف جهان طلب فرزندان او می فرمود و وعده ها می داد...». نیز منطبق است با یافتن بزرگمهر برای تعبیر خواب در شاهنامه و با «یافتن جوانی برزوی نام که بر هندو و پارسی مسلط باشد» در کلیله و دمنه؛ زیرا همه‌ی این موارد دورادور دلالت بر این دارند که بزرگمهر یا برزویه در آغاز زمامداری انوشیروان در دربار به سر نمی برده است. از سوی دیگر میدانیم درباره‌ی همسری راکه برزمهر برای قباد بر می گزیند بیشتر تواریخ اهل نیشابور یا مرو یا ایرشهر گزارشی آمده است و مرو مرکز زابلستان قدیم بوده است؛ یعنی هم آن جایگاهی که بنابر قول ابن اسفندیار «برزمهر پور سوخرا حکومتش را در اختیار گرفت». (۳۳)

بدین ترتیب محقق می گردد که بزرگمهر از سوی پدر به سوفرا (سوتر، سوخر، سوفزا...) می پیوندد و هر دو نام «برزویه و بزرگمهر» تصحیف «برزمهر» است که البته برزویه، من باب تحبیب، دگرگون شده‌ی برزمهر است و وی همان برزمهر است که قباد را در رسیدن به تاج

و تخت یاری کرده است. به یاری انوشیروان مزدکیان را نابود ساخته است، کلیله و دمنه را از هندوستان به ایران آورده است و سمت مشاورت و وزارت خسرو اول انوشیروان را داشته است و سخنان حکیمانه‌ی بسیار از وی به جا مانده است.

والله اعلم بحقایق الامور

Archive of SID

## .. پی نوشت ..

۱- از آن جمله روایت مرگ رستم که به گونه های مختلف نقل شده است. اینکه در اوستا سخنی از رستم و زال به میان نمی آید، روایات مختلف درباره ی سرانجام کار یزدگرد سوم (در مورد اخیر رک، البدء و التاریخ مطهر ابن طاهر مقدسی ج ۵، ص ۱۹۷، ۱۹۶).

۲- الفهرست ابن ندیم صص ۱۱۸، ۳۰۵ و سنی ملوک الارض والانبیا صص ۱۹، ۱۵، ۹

۳- ترجمه ی تاریخ ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۵۱، حاشیه اول.

۴- داستان بزرجمهر حکیم، ص ۱۸، ۱.

۵- همان، ص ۲۴.

۶- اخبار الطوال، صص ۷۰، ۶۹.

۷- ترجمه تاریخ طبری، صص ۱۴، ۱۴۳.

۸- مروج الذهب صص، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۵۸، ۲۷۰.

۹- شاهنامه ی ثعالبی، صص ۳۰۸، ۳۰۹، ۲۸۵، ۲۸۳.

۱۰- داستان بزرجمهر حکیم ص ۱۹.

۱۱- مجمل التواریخ والقصص ص ۷۳.

۱۲- الكامل ابن اثیر، ص ۸۲، ترجمه ی تاریخ طبری، ص ۱۴۳.

۱۳- تاریخ طبرستان و رویان ص ۲۵۴ نیز سیاستنامه ص ۲۲۰، ۲۲۱.

۱۴- اخبار الطوال ص ۷۳ ترجمه ی اخبار الطوال، ص ۷۶.

۱۵- الفهرست ابن ندیم، ترجمه ی رضا تجدد، صص ۱۳، ۱۷، ۱۴۶، ۳۶۴، ۵۴۱.

۱۶- همان، ص ۳۷۸ و تاریخ الحکما قفطی، ص ۳۵۸.

۱۷- زین الخبار، ص ۳۳، تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان، ص ۵۵.

۱۸- کلیله و دمنه ی ابن مقفع، صص ۲۶، ۴۴، کلیله و دمنه نصرالله منشی، ص ۳۴.

۱۹- شاهنامه ی ثعالبی، ص ۳۰۶، شاهنامه ی فردوسی، صص ۴۶۶، ۴۶۵.



- ۲۱- مقدمه ی کلیله و دمنه ی ابن مقفع، ص ۱.
- ۲۲- همان، صص ۲۹، ۲۸.
- ۲۳- ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۵۱ تا ۱۵۳.
- ۲۴- کلیله و دمنه ی ابن مقفع ص ۲۴.
- ۲۵- کلیله و دمنه ی بهرامشاهی، ص ۳۵.
- ۲۶- کلیله و دمنه ابن مقفع، ص ۲۷.
- ۲۷- تجارب الامم (ترجمه) ج ۱، ص ۱۵۶.
- ۲۸- شاهنامه ی فردوسی، ص ۴۲۸.
- ۲۹- شاهنامه ی فردوسی، ص ۴۲۹، شاهنامه ی ثعالبی، ص ۲۸۳، اخبار الطوال، ص ۶۹، ۷۰.
- ۳۰- نامواره ی دکتر محمود افشار، ج ۲، ص ۱۱۸۶.
- ۳۱- فی تحقیق ماللهند، ص ۱۲۳.
- ۳۲- تاریخ گزیده، ص ۶۷ تا ۷۰، نزهه القلوب، ص ۱۵۷.
- ۳۳- تاریخ طبرستان، ص ۱۵۲ و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۵.

Archive of SID

## .. منابع و ماخذ ..

- ۱- اخبار الطوال، ابی حنیفه احمد ابن داوود دینوری، ترجمه ی صادق نشات، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.
- ۲- اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ترجمه ی محمد ابراهیم باستانی پاریزی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- ۳- الفهرست، ابن ندیم، ترجمه ی رضا تجدد، کتابخانه ی ابن سینا، تهران.
- ۴- ایران در زمان ساسانیان، کریستنسن، ترجمه ی رشید یاسمی، چاپ چهارم، ۱۳۵۱.
- ۵- بیست مقاله، علامه محمد ابن عبدالوهاب قزوینی، ج ۲، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۲.
- ۶- تاریخ پیمبران و شاهان، (سنی الملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه ی جعفر شعار، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۷.
- ۷- تاریخ الحکما قفطی، ترجمه ی قرن یازدهم، به کوشش بهین دارایی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- ۸- تاریخ طبرستان و رویان، سید ظهیرالدین مرعشی، به اهتمام عباس شایانف تهران، ۱۳۳۳.
- ۹- تاریخ طبرستان، بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار، به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رضانی، پدیده (خاور)، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۰- تجارب الامم، ابو علی مسکویه رازی، ترجمه ی ابوالقاسم امامی، ج ۱، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۱- ترجمه تاریخ طبری، (ابوعلی محمد بلعمی)، به اهتمام محمد جواد مشکور، خیام، تهران، ۱۳۳۷.
- ۱۲- داستان بزرگمهر حکیم، آرتور کریستنسن، ترجمه ی عبدالحسین میکده، ضمیمه ی مجله ی مهر، از شماره ی ۶ تا ۱۲، سال اول، خرداد ۱۳۱۳.
- ۱۳- سبک شناسی، محمد تقی بهار، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۴- سیاست نامه، نظامالملک طوسی، به کوشش جعفر شعار، فرانکلین، تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۵- شاهنامه ی ثعالبی، (غرر اخبار ملوک و سیرهم)، ابو منصور عبدالملک ثعالبی، ترجمه ی

محمود هدایت، وزارت فرهنگ، چاپخانه مجلس، تهران.

۱۶- شاهنامه ی فردوسی، امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۷.

۱۷- فی تحقیق ماللهند، ابوریحان بیرونی، وزارت المعارف لحکومه عالیة الهندیه، طبع

۱۳۷۷هـ-۱۹۵۸م.

۱۸- کلیله و دمنه ی بهرامشاهی، تصحیح مجتبی مینوی، دانشگاه تهران، چاپ هشتم، تهران،

۱۳۶۷.

۱۹- کلیله و دمنه ی ابن مقفع، الاب لویس شیخو الیسوعی، الابا الیسوعین، چاپ دوم، بیروت،

۱۹۲۳م.

۲۰- مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده،

انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.

۲۱- نامواره ی دکتر محمود افشار، ایرج افشار، ج ۲، مجموعه ی انتشارات موقوفات دکتر محمود

افشار یزدی، تهران، ۱۳۶۵.